

آیا یک موجود قدیر میتواند وجود داشته باشد؟

گردآوری: شارمین مهر آذر

Sh.mehrazar@gmail.com

پیشگفتار

بحث

نتیجه گیری

منابع

پیشگفتار:

قدیر بودن خدا (خداوند چیست؟) یکی از ویژگیهای انسانی است که انسانها به خدا نسبت داده اند، البته این نظر من بعنوان یک بیخدا در مورد خدا است، زیرا من معتقدم خداوند ساخته ذهن بشر است. انسانها به دلیل اینکه خود در انجام کارها ضعف داشته اند، خدا را بگونه ای تصور کرده اند که همه گونه کاری را میتواند انجام بدهد، یعنی موجودی را در ذهن خود ساخته اند که هیچیک از ضعفهای انسانی را ندارد. بیشتر خداپاوران به این ویژگی خدا معتقد هستند. میدانیم که خدا بر اساس تعریفش کامل است یعنی اگر ویژگی داشته باشد در آن ویژگی حد کمال را دارد، یعنی اگر دانشی داشته باشد دانش او به حد کمال است (علیم است)، یعنی همه چیز را میداند، اگر قدرت انجام کاری را داشته باشد، قدرت او به حد کمال است (قدیر است) یعنی همه کارها را میتواند انجام دهد، اگر زیبایی داشته باشد کمال زیبایی را دارد و از همین رو کمتر دین خدا محوری را میتوان یافت که خدا را قدیر یا قادر مطلق نداند. بعنوان مثال در کتاب دینی دین اسلام بیش از صد بار نوشته شده است که خداوند بر همه چیز قادر است، بعنوان مثال:

سوره بقره آیه 20:

... إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

...همانا خداوند بر همه چیز تواناست.

در این نوشتار نشان داده خواهد شد که چرا یک موجود قدیر بر اساس تعاریف رایج میان مردم و فلاسفه دینی قطعاً نمیتواند وجود داشته باشد، و همین یک ویژگی که به خدا نسبت داده میشود، باعث میشود وجود داشتن او محال باشد، زیرا وجود یک موجود قدیر به خودی خود متناقض است و یا قدیر بودن با سایر ویژگیهای خدا همچون علیم بودن و چیزهای دیگری در تناقض است و بر اساس اصل تناقض (تناقض چیست؟) موجودی که در ذات خود تناقض داشته باشد نمیتواند وجود داشته باشد، مثلاً یک مثلث گرد نمیتواند وجود داشته باشد، به چنین موجود و چیزی که وجود آن محال باشد ممتنع الوجود گفته میشود. همچنین اگر بین قضیه وجود خدا و قضیه صحیح دیگری تناقض وجود داشته باشد قطعاً قضیه وجود خدا بر اساس همان اصل نادرست خواهد بود و در

نتیجه عدم وجود خدا اثبات خواهد شد. برای درک بهتر این روش اثبات عدم وجود خدا، ارائه مثالی مفید واقع خواهد شد.

موجودی به نام آقای تناقض را فرض کنید که اینگونه تعریف میشود:

آقای تناقض، فردی است سبزه، با قد 180 سانتیمتر، او یک مجرد متاهل است. به آب انار علاقه دارد و بسیار مهربان و دوست داشتنی و خوشتیپ است. یکی از ویژگیهای آقای تناقض این است که او مجرد است، ویژگی دیگر او متاهل بودن او است، این دو ویژگی در تناقض با یکدیگر هستند. یعنی یک انسان نمیتواند در یک زمان هم مجرد باشد و هم متاهل باشد. بنابر این میتوان نتیجه گرفت که اگر آقای تناقض وجود داشته باشد، تناقضی پیش خواهد آمد، و از آنجا که اجماع و ارتفاع نقیضین محال است، از روش برهان خلف میتوان فرض نخستین، یعنی وجود آقای تناقض مردود خواهد شد. در نتیجه میتوان اثبات کرد که آقای تناقض نمیتواند وجود داشته باشد. حال سایر ویژگیهای آقای تناقض اساساً دیگر اهمیتی پیدا نمیکند، همینکه در تعریف او، تناقضی وجود داشته باشد او ممتنع الوجود خواهد گشت. اینگونه استدلالها علیه وجود خدا به هیچگونه شهود و مشاهده ای نیاز ندارند و صرفاً استدلالهای منطقی هستند که در مقایسه با براهین شهودی اثبات عدم وجود خدا از قدرت و قطعیت بسیار بالاتری برخوردار هستند. قدیر بودن و قدرت داشتن بسیار معنی نزدیکی به یکدیگر دارند، اما میان قدرت داشتن و توانستن تفاوت ظریفی وجود دارد که در بحث ما اهمیت پیدا میکند. توانایی داشتن به معنی این است که شخصی بتواند کاری را انجام دهد، مثلاً من میتوانم انسان دیگری را بکشم، این توانایی در بسیاری از انسانها وجود دارد، تمام انسانهایی که دست داشته باشند و فلج نباشند میتوانند ماشه اسلحه ای را بکشند و این کشیده شدن ماشه اسلحه ممکن است موجب کشته شدن یک انسان دیگر بشود. اما بحث قدرت با توانایی اندکی متفاوت است، از این رو که من قدرت کشتن کسی را ندارم، زیرا نخست اینکه من آدمکش نیستم و کشتن یک انسان بر خلاف نظام اخلاقی من است، دوم اینکه کشتن یک انسان میتواند به ضرر من تمام شود. بنابر این وقتی عاملی وجود داشته باشد که جلوی من را بگیرد، توانایی من چندان اهمیتی پیدا نمیکند. در این نوشتار هرگاه از توانایی صحبت میشود منظور همان قدرت داشتن است، یعنی اینکه موجود P قدرت انجام کار E را دارد و یا قدرت تحقق بخشیدن به وضعیت S را دارد اگر و تنها اگر هر دو شرط زیر برقرار باشند.

(الف) موجود P توانایی انجام کار E یا تحقق بخشیدن به وضعیت S را داشته باشد

(ب) هیچ چیزی جلوی P را برای انجام دادن E یا تحقق بخشیدن به S را نگیرد.

در این نوشتار 8 تعریف در مورد قدیر بودن ارائه میشود و نشان داده میشود که تمام این تعاریف دچار اشتباه هستند و تصور کردن موجودی قدیر با هریک از این تعاریف محال است و موجودی با این ویژگی نمیتواند وجود داشته باشد. بیشتر استدلالهای این بخش از کتاب بسیار ارزشمند دکتر مایکل مارتین از مشهورترین فلاسفه مدافع بیخدایی در عصر ما گرفته شده است (1).

بحث:

وقتی میگوییم شخصی یا موجودی قدیر است منظورمان دقیقاً چیست؟ یک موجود قدیر چه ویژگی دارد؟ آشکار است که نخستین تعریف از قدیر بودن که به ذهن هر انسانی میرسد و رایج ترین تعریف در میان عوام و کتابهای سطح پایین از نظر فلسفی مثل قرآن از قدیر می آید این است که:

تعریف 1- موجود الف قدیر است در صورتی که اگر ب یک کار باشد، الف بتواند ب را انجام دهد.

بطور کلی برای رد هر تعریف از قدیر کافی است که یک مثال آورده شود تا نشان داده شود که این تعریف تناقض یا امر غلطی را نتیجه میدهد، یعنی به روش برهان خلف ابتدا فرض میشود که این تعریف درست باشد آنگاه نشان داده خواهد شد که درست فرض کردن این تعریف به یک امر متناقض و یا غیر قابل تصور و عجیب منتهی میشود و نتیجه گرفته خواهد شد که آن تعریف نمیتواند درست باشد، یا عبارت دیگر وجود موجود قدیر با آن تعریف محال است.

برای اینکه نشان دهیم موجودی قدیر با تعریف 1 از قدیر نمیتواند وجود داشته باشد و وجود آن محال است، تنها و تنها کافی است که یک کار را پیدا کنیم که انجام گرفتن آن توسط موجود 1 محال باشد، اگر چنین کاری را پیدا کنیم نتیجه خواهیم گرفت که حداقل یک کار وجود دارد که موجود الف از پس آن بر نمی آید، بنابر این او قدیر نیست، یا بعبارت دیگر وجود موجودی قدیر محال است.

اگر کسی این تعریف را برای قدیر بودن خدا تایید کند عدم وجود خدا را بلافاصله تایید کرده است زیرا احتمال وجود موجود الف صفر است. بسیاری از کارها هستند که انجام گرفتن آنها محال است، مثلاً محال است کسی بتواند مثلی رسم کند که مجموعه زوایای داخلی آن بیش از 180 باشد، محال است کسی بتواند عددی را نام ببرد که عددی بزرگتر از آن وجود نداشته باشد، محال است شخصی بتواند عددی را نام ببرد که فرد باشد و قابل تقسیم بر عدد دو باشد، محال است شخصی بتواند حیوانی را خلق کند که حیوان نباشد. محال است شخصی بتواند سیب قرمزی را خلق کند که آن سیب قرمز نباشد. بعبارت دیگر تمام کارهایی که در انجام آنها تناقضاتی وجود دارد کارهایی محال هستند و اگر شخصی یا کتابی بگوید قدیر بودن به معنی این است که موجود قدیر همه کارها را میتواند انجام بدهد، او در واقع گفته است که آن شخص میتواند کارهای محال را انجام دهد، در حالی که کار محال انجام شدنی نیست، بنابر این اگر کسی تعریف 1 را قبول کند، در واقع محال بودن وجود خدا را پذیرفته است و همین مسئله کافی است که نشان دهیم خدای قرآن چون "بر همه چیز قادر است" نمیتواند وجود داشته باشد، و ممتنع الوجود است.

اما خدا باور ممکن است بگوید، انتظار انجام کار محال از خدا بیهوده است، اینکه خدا نتواند کار محال انجام دهد از قدیر بودن او کم نمیکند، زیرا یک کار متناقض اساساً یک کار نیست تا خدا بتواند آنرا انجام دهد، تناقض را نمیتوان به چیزی نسبت داد، اگر کسی از خدا بخواهد که کاری متناقض را انجام دهد، در واقع از او خواسته است که "هیچ" را انجام دهد، و این قطعاً به قدیر بودن خدا صدمه ای نمیرساند. این پاسخ تا حدود زیادی قابل تامل است، اینجا است که تعریف 2 از قدیر بودن مطرح میشود:

تعریف 2- موجود الف قدیر است در صورتی که اگر ب کاری منطقاً ممکن باشد، الف بتواند ب را انجام دهد. اگر تعریف قدیر این باشد دیگر نمیتوان به آن ایراد بالا را گرفت، خدا باور تایید کرده است که خدای او بر همه کارها و چیزها قدیر نیست، بلکه بر چیزهای ممکن قدیر است. اما مشکل خدا باور با این تغییر تعریف حل نمیشود. بر اساس این تعریف نیز موجود الف هر کاری که منطقاً ممکن است را باید بتواند انجام بدهد و چنین موجودی قابل تصور نیست. برای اینکه نشان دهیم وجود چنین موجودی نیز محال است، باز هم تنها و تنها کافی است یک کار را پیدا کنیم که این موجود نتواند آنرا انجام بدهد. مثال بسیار معروفی در رد وجود موجود قدیر با تعریف 2 وجود دارد که به قضیه خلقت سنگ معروف است.

آیا خدا میتواند سنگی را بسازد که نتواند آنرا از جا بلند کند؟

بر اساس اصل دووالانسی (بیوالانسی) منطق، مقدار حقیقی هر گزاره (قضیه) ای یا درست است یا غلط، بر همین اساس پاسخ به این پرسش نیز باید یا مثبت (آری) باشد یا (خیر).

اگر پاسخ خدا باور آری باشد، او تایید کرده است که خدا میتواند این سنگ را بسازد، ولی نمیتواند آنرا بلند کند. یعنی خدا باور تایید کرده است که یک کار (بلند کردن سنگ) وجود دارد که خدا از عهده آن بر نمی آید. یعنی ما به مقصود خود رسیده ایم و نشان داده ایم که وجود قدیر با تعریف 2 محال است. اگر پاسخ خدا باور نه باشد، او تایید کرده است که خدا نمیتواند چنین سنگی را بسازد، یعنی او باز هم تایید کرده که حداقل یک کار وجود دارد که خدا از پس آن بر نمی آید، پس باز هم وجود موجودی قدیر با تعریف 2 محال است.

از آنجا که پاسخ این پرسش از دو حالت بالا نمیتواند خارج باشد، وجود قدیر با تعریف 2 قطعاً محال است. مشخص است که این سوال خدا باور را کیش و مات میکند و به او نشان میدهد که وجود خدایش غیر ممکن است، و معمولاً همین مثال بسیار ساده و روشن برای رد کردن وجود خدا برای افراد عامی و نا آشنا به این بحث کافی است. خدا با

این تعریف از قدیر مانند یک مثلث چهار گوش است که وجود آن محال است. بنابر این هر کس معتقد باشد خدا همه کارها را به غیر از کارهای منطقاً غیر ممکن میتواند انجام دهد در واقع اعتراف کرده است که خدا قطعاً نمیتواند وجود داشته باشد و همین مثال کافی است برای اینکه نشان دهیم خدایی که قرآن معرفی میکند نمیتواند وجود داشته باشد. از این مثال رایج گذشته، بسیاری مثالهای نقضی که میتوان برای رد درستی تعریف 2 آورد، مثلاً آیا خدا میتواند بنشیند؟ مطمئناً پاسخ منفی است، زیرا تنها کسی میتواند بنشیند که بدن داشته باشد، خدا چون بدنی ندارد و مادی نیست نمیتواند بنشیند. اما کمترین انتظاری که ما از خدا داریم این است که بتواند حداقل هر آنچه ما انجام میدهیم انجام دهد، اگر ما بتوانیم کارهایی را انجام دهیم که خدا نتواند آنها را انجام دهد آنگاه ما روی چه حسابی باید بپذیریم که خدا موجودی برتر از ما است؟ ممکن است گفته شود همینکه خدا علت بوجود آمدن انسان است نشان میدهد که خدا موجودی برتر است! اما این قابل قبول نیست، پدر و مادر انیشتن نیز علت بوجود آمدن انیشتن بودند، آیا پدر و مادر انیشتن از او برتر بودند؟ اساساً برتری هنگامی مطرح میشود که دو کمیت با یکدیگر مقایسه شوند، وقتی ما دو موجود با کمیت های بسیار مختلف را با یکدیگر مقایسه میکنیم، برتری اساساً دیگر بی معنی است. بعنوان مثال آیا انسان موجودی برتر است یا یوزپلنگ؟ یوزپلنگ میتواند کارهایی بکند که انسان نمیتواند آن کارها را بکند، مثلاً میتواند با سرعت بسیار بالایی بدود، از آن طرف انسان هم میتواند کارهایی بکند که یوزپلنگ نمیتواند آن کارها را بکند، مثلاً انسان میتواند نقاشی بکشد، اما یوزپلنگ نمیتواند چنین کند. حال روی چه معیاری میتوان گفت بطور دقیق کدام موجود برتر از موجود دیگر است؟ خیار میوه برتری است یا گلابی؟ آشکار است که نمیتوان اینگونه چیزها را با یکدیگر مقایسه کرد و گفت یکی برتر از دیگری هستند، از همین رو اگر خدا نتواند برخی از کارهایی که ما میتوانیم آنها را انجام دهیم انجام دهد، دیگر دلیلی وجود نخواهد داشت که ما بگوییم خدا برتر از ما است. اگر خدا تمامی کارهایی که ما میتوانیم انجام دهیم را نمیتوانست انجام دهد و علاوه بر آن کارها کارهای دیگری را نیز نمیتوانست انجام دهد آنگاه گفتن اینکه خدا موجودی برتر از انسان است نمیتوانست معنی پیدا کند.

این ایراد ممکن است برای برخی از خداپاوران قابل پذیرش نباشد، بعنوان مثال اکثر مسیحیان معتقدند عیسی مسیح خود خدا بوده است و بر روی زمین به شکل یک انسان تجسد یافته است. یعنی مسیحیان این قابلیت را برای خدا قائل هستند که او میتواند به شکل یک انسان در بیاید، آنگاه او میتواند بنشیند. و یا کارهای دیگری که ما انسانها میتوانیم بواسطه بدن داشتیمان انجام دهیم و خدا نمیتواند مانند دو چرخه سواری، پشتک زدن، شنا کردن و غیره را انجام دهد. البته این دیدگاه مورد پذیرش مسلمانان و یهودیان نیست و آنها این باور را کفر آمیز میدانند، اما حتی این مسئله نیز نمیتواند کمکی به خداپاوران بکند، حتی اگر خدا بتواند به شکل یک انسان در بیاید، باز هم به دلیل کمالی که در اخلاق دارد نمیتواند تمام کارهایی که انسانها میتوانند بکنند را انجام دهد. مثلاً انسانها میتوانند مواد مخدر مصرف کنند، شهوت، طمع، حسادت و غیره داشته باشند، و تمام این کارها از روی ضعف های اخلاقی انسانها بر می آیند، اگر خدا به شکل یک انسان در بیاید او این ضعف ها را نخواهد داشت (اگر داشته باشد دیگر خدا نیست)، از این رو باز هم کارهایی وجود دارند که ما میتوانیم انجام دهیم و خدا نمیتواند، و باز هم این پرسش مطرح میشود که روی چه حسابی باید خدا را برتر از انسانها تصور کرد.

اما خداپاوران پخته تر این مثال ها را باطل میدانند و معتقدند با این مثال نمیتوان وجود خدای آنها را رد کرد، پاسخی که این خداپاوران ممکن است به این پرسش بدهند این است که خدا نمیتواند چنین کاری بکند، اما این ناتوانی قدیر بودن او را زیر سوال نمیرد چون تعریف ما از قدیر تعریف دیگری است، اینجا است که به تعریف سوم از قدیر میرسیم:

تعریف 3- موجود الف قدیر است در صورتی که اگر ب کاری منطقاً ممکن باشد و ب در تناقض با ذات موجود الف نباشد، الف بتواند ب را انجام دهد.

خداپاور ممکن است بگوید ساختن سنگی که قابل بلند کردن نباشد برای خدا غیر ممکن است زیرا او به دلیل قدیر بودن قادر به بلند کردن هر سنگی است، بنابر این، مسئله خلقت سنگ نیز نمیتواند محال بودن وجود خدا را

نشان دهد، درست است که خدا نمیتواند چنین سنگی را خلق کند اما او همچنان قدیر است زیرا هر کاری که با ذات او و دیگر ویژگیهای او در تناقض نباشد را میتواند انجام دهد.

اما آیا این تعریف از قدیر بودن از خدا باور قابل پذیرش است؟ یکبار دیگر تعریف شماره 3 را با دقت مطالعه کنید، بر اساس این تعریف انسانها نیز قدیر هستند، زیرا انسانها نیز میتوانند تمام کارهایی منطقاً ممکن که در تناقض با ذاتشان نیست را انجام دهند، مثلاً درست است که انسانها نمیتوانند با سرعت 5 کیلومتر در ثانیه بدوند ولی این از قدیر بودن انسانها چیزی کم نمیکند، زیرا دوییدن با چنین سرعتی در تناقض با ذات انسانها است ولی این باعث نمیشود که انسانها قادر مطلق نباشند، زیرا بر اساس تعریف 3 انسانها نیز قادر مطلق هستند.

این مسئله تنها با قدیر بودن انسانها تمام نمیشود، برای اینکه نشان دهیم چقدر تعریف شماره 3 اشکال دارد، کافی است موجودی را تصور کنید به نام آقای بینی. آقای بینی، یک بینی به طول 5 متر دارد و طبیعت و ذات او بگونه ای است که تنها کاری که میتواند بکند خاراندن بینیش است. بر اساس تعریف 3 آقای بینی نیز درست مانند خدای خدا باوران یک موجود قدیر و قادر مطلق است. در حقیقت بر اساس تعریف 3 تمام موجوداتی که وجود دارند قدیر هستند، تمام موجودات میتوانند تاجایی که کاری با ذات آنها در تناقض نباشد آن کارها را انجام دهند، بنابر این تعریف شماره 3 نیز چنگی به دل نمیزند، اگر تعریف قدیر بودن این است، اساساً بی معنی است که شخصی بگوید خدا قدیر است زیرا همه قدیر هستند، و باید تصور داشته باشیم که تعریف خدا باید بگونه ای باشد که تنها یک موجود را بتوان با آن ویژگیها تصور کرد. از این گذشته اگر خدا نیز اینقدر شباهت به سایر موجودات دارد چرا باید او را برتر از سایر موجودات دانست و او را لایق پرستش دانست؟

البته مسئله باز هم به اینجا ختم نمیشود، فلاسفه خدا باور برای فرار از این مشکلات، تعاریف بسیار پیچیده تری از قدیر را ارائه داده اند تا نشان دهند که موجودی قدیر میتواند وجود داشته باشد و همچنین چنین موجودی لایق پرستش و تقدیس نیز هست. در ادامه به تعاریفی که چهار تن از فلاسفه مشهور معاصر خدا باور از قدیر داده اند اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که چرا این تعاریف نیز قابل قبول نیستند و همچنان اعتقاد داشتن به وجود خدایی که قدیر است نابخردانه است زیرا چنین خدایی منطقاً نمیتواند وجود داشته باشد.

دکتر ریچارد سوینبرن (Richard Swinburne) تعریف زیر را از قدیر داده است،

تعریف 4- شخصی مانند P، در زمان t، قدیر است، اگر و تنها اگر P قادر باشد، موقعیت منطقاً ممکن X را در زمانی پس از t تحقق بخشد، در صورتیکه تحقق آن این معنی را نرساند که P، X را در زمان t انجام نداده، و در صورتی که P معتقد نباشد که P دلایلی کافی برای انصراف از تحقق X داشته باشد.

تعریف سوینبرن از قدیر همانگونه که در بالا آمده است بسیار پیچیده است، شاید تصور کنید که برای چه تعریف قدیر باید اینقدر پیچیده باشد، سوینبرن گمان میکند با این تعریف مشکلات بسیاری را حل میکند و چنین موجودی امکان وجود پیدا میکند اما نشان خواهیم داد که تعریف او از قدیر نیز مشکلات خاص خودش را دارد و باز هم نمیتواند نشان دهد که وجود چنین موجودی ممکن است، اما پیش از شرح برخی از مشکلات تعریف سوینبرن، باید تعریف او را اندکی شرح دهیم،

1) نخستین چیزی که در مورد تعریف 4 به نظر می آید این است که تعریف قدیر از قابلیت انجام یک کار به قابلیت تحقق بخشیدن یک موقعیت تغییر یافته است، سوینبرن معتقد است به مجرد اینکه قدیر را به معنی قابلیت انجام یک کار تعریف کنیم، کارهایی بوجود خواهند آمد که تنها اشخاص خاصی میتوانند آنها را انجام دهند، بعنوان مثال تنها یک موجود دارای بدن میتواند برقصد، و تعریف 4 باید این مشکل را حل کند، لذا تعریفی از قدیر که به انجام کار اشاره بکند باعث خواهد شد که وجود چنین موجودی محال گردد.

2) متغییر های زمانی در تعریف 4 برای این بوجود آمده اند که مشکل دیگری را حل کنند. بدون این متغییر ها موجودی که در زمان t وجود دارد باید بتواند کارهایی را در زمانی پیش از t انجام دهد، سوینبرن معتقد است اینکه کسی بتواند کارهایی را در گذشته انجام دهد منطقاً غیر ممکن و لذا محال است. بنابر این اگر تعریف قدیر یک متغییر زمانی را نیز در بر نگیرد، وجود قدیر محال خواهد بود.

(3) تعریف 4 اشاره میکند که تحقق وضعیت x باید منطقاً ممکن باشد، زیرا اگر این شرط وجود نداشته باشد، تعریف قدیر به این معنی خواهد بود که P کارهای غیر ممکن را نیز انجام دهد و این نابخردانه است، لذا اگر تعریف قدیر این شرط را که در بحث تعریف 1 نمونه هایی برای توضیح آن آوردیم نداشته باشد، وجود موجود قدیر محال خواهد شد.

(4) عبارت "در صورتیکه تحقق آن این معنی را نرساند که P, x را در زمان t انجام نداده" که در تعریف 4 گنجانده شده است از آن جهت ضرورت دارد که اگر این شرط وجود نمیداشت، ممکن بود تصور شود X بدون علت رخ داده یا علتش P نبوده است، زیرا این قابل تصور نیست که P وضعیت X را تحقق بخشد در صورتی که علت بودن P برای X محال باشد.

(5) آخرین عبارت، یعنی " P معتقد نباشد که P دلایلی کافی برای انصراف از تحقق x داشته باشد" از این جهت ضرورت دارد که قدیر بودن را سازگار با مختار بودن بکند. به نظر سوبنبرن یک موجود مختار "تنها در صورتی میتواند عملی را انجام دهد که او باور داشته باشد هیچ دلیل مهمی برای انصراف از انجام آن عمل نداشته باشد" اگر موجودی عملی را انجام دهد که دلایل کافی برای انجام ندادن آن عمل داشته باشد، او عملی نابخردانه را انجام داده و این در تناقض با مختار کامل بودن است.

سوبنبرن خود نیز معترف است که این تعریف او قدیر را بسیار محدود تر از برداشت عامیانه از قدیر میکند، اما او معتقد است که این شرایط و محدودیت ها چیزی از خدا نمیکاهد و او را همچنان لایق پرستش و ستایش نگاه میدارد، بنابر این سوبنبرن با این تعریف خود نه تنها تایید میکند که خدای قدیر آنگونه که معمولاً شناخته میشود نه تنها وجود ندارد بلکه نمیتواند هم وجود داشته باشد، یعنی ممتنع الوجود است.

سوبنبرن گفته است از نگر او خدا در صورتی خدا است و لایق ستایش شدن است که:

نخست برای اینکه او موجودی برتر باشد و منبع نهایی درستی باشد، او باید کاملاً مختار باشد، زیرا اگر او به هر صورتی مجبور شود که از قدرتش استفاده کند، تسلط و خدایی دیگر تماماً متعلق به او نخواهد بود (عامل دیگری رفتار او را تعیین خواهد کرد)، بنابر این به همین دلیل هیچ محدودیتی غیر از منطق نباید برای خدا وجود داشته باشد، زیرا در آن صورت خدایی او برتر نخواهد بود. این به این معنی است که قدیر بودن خدا باید بر اساس تعریف من (تعریف 4) باشد.

نخستین مشکل این طرز تفکر سوبنبرن این است که بنابر تعریف 4، محدودیت هایی به غیر از منطق نیز برای قدرت خدا وجود دارد، زیرا همانگونه که در تعریف 4 هم دیدیم، قدرت خدا علاوه بر منطق توسط اختیار او نیز محدود شده است. بنابر این سوبنبرن اشتباه میکند که میگوید اگر قدیر را با تعریف 4 تعریف کنیم، خدا لایق پرسش و ستایش شدن است، خدا باید به نحوه ای قوی تر از تعریف 4 قدیر باشد که لایق پرستش شدن باشد. بعنوان مثال اگر خدا با تعریف زیر، قدیر باشد، او بر اساس نظر سوبنبرن لایق پرستش شدن است:

تعریف 5- شخصی مانند P ، در زمان t ، قدیر است، اگر و تنها اگر P قادر باشد، موقعیت منطقاً ممکن x را در زمانی پس از t تحقق بخشد، در صورتیکه تحقق آن این معنی را نرساند که P, x را در زمان t تحقق نداده باشد. در تعریف بالا ما تنها مورد 5 ام را حذف کردیم، ولی قبلاً توضیح دادیم که اگر این عبارت یعنی P معتقد نباشد که P دلایلی کافی برای انصراف از تحقق x داشته باشد "حذف شود وجود قدیر محال میشود، زیرا او دیگر مختار نخواهد بود، و اگر هم این عبارت حذف نشود، نشان دادیم که به گفته خود سوبنبرن (که ایده درستی هم هست) خدا دیگر لایق پرستش نخواهد بود. یعنی در هر دو حالت خدا دچار مشکلات بزرگ خواهد شد.

اشکالات دیگری نیز به تعریف سوبنبرن از قدیر وارد است، ریچارد لا کرویکس (Richard La Croix) این مشکلات را نشان داده است، با توجه به تعریف 4 قدیر بودن خدا با علیم بودن او در تناقض میشود.

تصور کنید موقعیت $S1$ تحقق یافته باشد، و موقعیت $S1$ این ویژگی را دارد که تنها یک موجودی که هرگز علیم نبوده است آنرا تحقق بخشیده باشد. به نظر میرسد تعریف سوبنبرن (تعریف 4) اینگونه معنی میدهد که موجود قدیر P ، در زمان t ، قدیر است، اگر و تنها اگر P قادر باشد، موقعیت منطقاً ممکن $S1$ را در زمانی پس از t تحقق بخشد. بنابر این وقتی موجود قدیر حالت $S1$ را تحقق بخشد، چون تعریف $S1$ این بوده است که تنها یک موجود

غیر علیم میتوانسته است آن موقعیت را بوجود بیاورد، میتوان نتیجه گرفت که آن موجود قدیر قطعاً علیم نیست، زیرا همانگونه که گفتیم $S1$ این ویژگی را دارد که تنها یک موجود غیر علیم میتواند باعث آن شده باشد. از آنجا که تعریف 4 برای تمام موجودات است، برای خدا نیز هست، یعنی اگر بنابر این تعریف خدا قدیر باشد، او قطعاً نمیتواند علیم باشد. استدلالهای شبیه به همین استدلال نیز میتوان آورد تا نشان داد که خدا بی بدن، بسیط، غیر قابل تغییر نیست و سایر ویژگیهایی که به خدا نسبت داده میشود را نیز ندارد، یا بعبارت دیگر علیم بودن او در تناقض با سایر ویژگیهای اوست و این نیز باز وجود او را محال میکند. برای اینکه این روش رد کردن اینگونه تعریفها روشنتر شود لازم است مثالی آورده شود.

سمور آبی موجودی است که در رودخانهها سد درست میکند و باعث جمع شدن آب میشود، برخی اوقات این سد سازی او باعث سیل آمدن در یک منطقه میشود زیرا یا اینکه سد او شکسته میشود و یا اینکه جمع شدن آب پشت سد باعث زیر آب رفتن مناطقی که قبلاً زیر آب نبوده اند میشود. فرض کنید دشتی با فرنام "دشت پنهان" وجود دارد که در آن در اثر خطایی که یک سمور آبی در سد سازی انجام داده است سیل آمده باشد. سمور آبی یک موجود علیم نیست، یعنی او بسیاری از دانستنیها را که سایرین آنها را میدانند، نمیدانند، از همین رو است که او در کارهایش دچار خطا میشود. سمور آبی نه تنها موجودی علیم نیست، بلکه هرگز هم موجودی علیم نبوده است و اگر سمور آبی موجودی علیم میبود هرگز چنین خطایی نمیکرد و در نتیجه سیلی نیز به راه نمی افتاد، لذا اینگونه وضعیتها را تنها و تنها موجوداتی که علیم نیستند و هرگز علیم نبوده اند میتوانند تحقق بخشند، زیرا موجود علیم در انجام کارهایش خطایی را مرتکب نمیشود. این وضعیت (سیل آمدن) یک مثال از همانگونه وضعیتهایی است که در بالا از آن با $S1$ یاد شده است.

برای اینکه اینگونه مشکلات رفع شوند ممکن است شخصی اینگونه از تعریف 4 دفاع کند که بگوید $S1$ شرایط منطقی ممکن نیست، یا اینکه بگوید توضیح $S1$ نشان میدهد که P وضعیت $S1$ را در زمان t تحقق نبخشیده است. در مورد دفاع نخست میتوان گفت که، $S1$ قطعاً اینگونه به نظر میرسد که به آن صورتی که منظور سوینبرن است منطقی ممکن است، $S1$ و عکس $S1$ هر دو وضعیتهای منطقی ممکن هستند، و $S1$ وضعیتی سازگار با هر آنچه بعد از t یا قبل از t رخ داده باشد است، لذا دفاع نخست قابل قبول نیست، و اما در مورد دفاع دوم، اگر P علیم بود، توضیح $S1$ این معنی را نمیداد که p وضعیت $S1$ را تحقق نبخشیده است. همچنین ممکن است شخصی بگوید اگر بجای P کلمه خدا را استفاده کنیم این مشکل حل میشود. این درحالی است که اگر خدا را یک اسم خاص بدانیم، چنین تغییری مشکلی را حل نخواهد کرد، زیرا اینکه کلمه خدا را به عنوان یک اسم خاص استفاده کنیم به خودی خود به این معنی نیست که صاحب این اسم علیم است، لذا استفاده از کلمه خدا بجای P هم نمیتواند مشکل تعریف سوینبرن از قدیر را حل کند.

اما بیایید فرض کنیم که خدا بعنوان اسم خاص استفاده نمیشود بلکه خدا خلاصه تعریف موجودی است که علیم، قدیر و تماماً خوب است. در این صورت این دفاع مشکل را حل میکند و ایرادی که وارد کردیم دیگر وارد نیست، اما متأسفانه استفاده از کلمه خدا بصورت خلاصه شده تعریفی که این معانی را میدهد نیز مشکلات دیگری را پدید می آورد، موجودی با نام آقای گوش را در نظر بگیریم، فرض کنیم "آقای گوش" خلاصه شده تعریف موجودی است که تنها میتواند گوشش را بخاراند. لا کرویگس نشان میدهد که با توجه به تعریف 4، آقای گوش نیز یک موجود قدیر است. زیرا تنها شرایطی که تحقق آن بعد از t به این معنی نیست که آقای گوش آن شرایط را تحقق بخشیده است همانا خاریده شدن گوش آقای گوش است. تحقق یافتن سایر شرایط مثلاً خارانده شدن بینی آقای گوش (بجای خارانده شدن گوش او) به این معنی خواهد بود که او اینکار را انجام نداده، بنابر این آقای گوش نیز بنابر تعریف 4 یک موجود علیم است و این غیر قابل قبول است، در نتیجه تعریف 4 نیز باطل است.

یک اعتراض به استدلال لا کرویگس این است که خدا ممکن بود شرایط $S1$ را پدید بیاورد. بیایید فرض کنیم که شرایط $S1$ ، سیل آمدن در دشتهای پنهان است، فرض کنیم این شرایط توسط یک موجود، مثلاً سمور آبی که هرگز علیم نبوده است بوجود آمده باشد. ممکن است گفته شود که این شرایط $S1$ میتواند توسط یک موجود قدیر بصورت غیر مستقیم تحقق یابد، بدین ترتیب که او این سمور را مجبور کند که سدی بسازد و شکسته شدن

این سد باعث سیل آمدن در آن دشت ها بشود. برای اینکه این مشکل رفع شود و خدا باور نتواند این ایراد را وارد کند تنها کافی است که بگوییم $S1$ ، شرایطی با این ویژگی است که نمیتواند بصورت مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجود علیم تحقق یافته باشد. با این تبصره کوچک استدلال لا کرویکس درست خواهد بود. زیرا یقیناً اینگونه است که اگر یک موجود قدیر علت این شده است که سموری آبی سدی بسازد و آن سد خراب شود، آن موجود بطور غیر مستقیم باعث سیل آمدن در دشت شده است، لذا بازم نشان داده شده است که علیم بودن با توجه به تعریف 4 و 5، در تناقض با قدیر بودن است.

نتیجه آنکه تعریف سوینبرن از قدیر، اگر درست باشد خدا نه میتواند علیم باشد نه میتواند تماماً خوب باشد نه میتواند بی بدن باشد، یا اینکه بگونه ای تناقض وار، آقای گوش نیز قدیر خواهد بود. بنابر این تعریف سوینبرن شکست میخورد. اما حتی اگر حمله لا کرویکس نیز به تعریف سوینبرن غلط باشد، نشان دادیم که تعریف سوینبرن نیز کامل نیست و خدا را به موجودی که قابل ستایش و پرستش نیست و موجودی ضعیف تبدیل میکند که چنین موجودی با خدا اینهمانی ندارد. تعریف قابل توجه دیگر از قدیر مربوط به جورج ماوردوز (George Mavrodes) میشود، او قدیر را اینچنین تعریف کرده است:

تعریف 6- برای هر موجودی مانند n, m قدیر است، اگر و تنها اگر برای هر گزاره (قضیه) مانند p ، دو شرط $C1$ و $C2$ صدق بکنند، موجود n قادر است که وضعیتی را تحقق بخشد که p را راضی کند. ماوردوز، شرایط $C1$ و $C2$ را بصورت زیر تعریف میکند:

$C1$ - وضعیت ممکن S مانند وجود دارد که p را ارضا میکند، و این وضعیت بگونه ای است که حقیقتی قطعی مبنی بر اینکه هیچ موجودی وضعیتی را بوجود نیآورده است که S بدست آمده باشد، وجود نداشته باشد.

$C2$ - اگر p معنی بدهد که گزاره ای مانند q ارضا شده باشد، و اگر این یک حقیقت قطعی نباشد که هیچ موجودی نمیتواند ارضای q را تحقق بخشیده باشد، آنگاه p هیچ موجودی یا دسته ای از موجودات را از میان آن موجوداتی که ممکن است ارضای q را تحقق بخشیده باشد از این امکان محروم نمیکند. یک مقدار توضیح در اینجا ضرورت دارد. ماوردوز از وضعیتی که گزاره ای را ارضا کند سخن گفته است. او این ایده را اینگونه تعریف کرده است:

شرایطی مانند S گزاره p را ارضا میکند، اگر و تنها اگر p نتواند غلط باشد، اگر S واقعاً دست میداد.

دلیل اینکه $C1$ فرض شده است آشکار به نظر میرسد. یک موجود قدیر نباید ضرورتاً بتواند شرایطی منطقاً غیر ممکن و یا شرایطی که ضرورتاً هیچ موجودی نتواند آنرا تحقق بخشد را تحقق بخشد. بعنوان مثال یک موجود قدیر نباید مجبور باشد که وضعیتی را تحقق بخشد که در آن دایره ای سه گوش پدید بیاید یا اینکه اختیار قراردادی را برای عده ای قرار دهد.

دلیل اینکه $C2$ فرض شده است این است که از مشکلات پیچیده ای جلوگیری کند. گزاره عطفی زیر را در نظر بگیرید:

p - یک موجود غیر قدیر وضعیتی را تحقق میبخشد که در آن در دشت پنهان سیل آمده است، و هیچ موجود قدیری نمیتواند وضعیتی را تحقق بخشد که در آن دشت پنهان سیل بیاید. ماوردوز استدلال میکند که حتی اگر p شرط $C1$ را با موفقیت پشت سر بگذارد نمیتواند از شرط $C2$ نیز رد شود. زیرا هرچند (p) این معنی را میدهد که q ارضا شده است (در جایی که q سیل آمدن در دشت های پنهان است)، و این ضرورتاً درست نیست که هیچ موجودی بتواند ارضای q را به همراه بیاورد، (p) برخی از موجودات را، یا دسته ای از موجودات را در بر نمیگیرد، که ممکن است ارضا شدن p را تحقق بخشیده باشند. گزاره p دسته موجودات قدیر را در بر نمیگیرد و از شرایط $C2$ با موفقیت خارج نمیشود.

اما همانگونه که جاشوا هافمن (Joshua Hoffman) نشان داده است، تعریف ماوردوز کافی نیست، زیرا باقی گزاره هایی که نمیتوانند $C2$ را تصدیق کنند، در بر گرفته نمیشوند، و اینها بدانگونه هستند که یک موجود قدیر باید بتواند که شرایطی را پدید بیاورد که آنها را ارضا کنند. بعنوان مثال:

r - قاشقی از روی میز می افتد، و جونز (Jones) آن وضعیت را بوجود نیآورده است که قاشقی از روی میز بیافتد.

از آنجا که r آن معنی را میدهد که q' ارضا شده باشد (جایی که $q' =$ افتادن یک قاشق از روی میز) و این ضرورتاً درست نیست که هیچ موجودی نمیتواند وضعیتی که q' را ارضا کند تحقق بخشیده باشد و r موجودی مانند جونز را از میان کسانی که ممکن است ارضای q' را تحقق بخشیده باشد، حذف میکند، گزاره r ، شرط $C2$ را تصدیق نمیکند، و بنابر این یک موجود قدیر میتواند وضعیتی را تحقق بخشد که r را ارضا کند. اما این یک خطا است. یک موجود قدیر قطعاً میتواند علت این شود که قاشقی از روی میز بیافتد و جلوی جونز را نیز از انجام این کار بگیرد. نه تنها یک موجود قدیر باید بتواند اینکار را بکند، بلکه روشن است که بسیاری از موجودات غیر قدیر نیز میتوانند چنین کنند.

اگر ما $C2$ را از تعریف 6 حذف میگردیم چه میشود؟ حذف $C2$ باعث حل مشکلی که از آن یاد کردیم میشود، اما این کار خود مشکل دیگری بوجود می آورد، مثال زیر را مورد توجه قرار دهید:

m - موجودی که هرگز علیم نبوده است، بطور مستقیم یا بطور غیر مستقیم و با واسطه علت سیل آمدن در دشت پنهان شده است.

فرضاً m تنها با تحقق وضعیت q'' را ($q'' =$ آن که در دشت های پنهان توسط یک موجود که هرگز علیم نبوده است بصورت مستقیم یا با واسطه سیل آمده باشد). یا هر وضعیتی که q'' آنرا شامل شود. به نظر میرسد گزاره m شرط $C1$ را تصدیق کند. به نظر میرسد که q'' یک وضعیت ممکن است و این ضرورتاً یک حقیقت نیست که هیچ موجودی q'' را تحقق نبخشیده باشد. فرضاً، q'' میتواند توسط یک موجود قدیر تحقق یافته باشد و نه یک موجود علیم. این بدان معنی است که q'' میتواند توسط خدا تحقق یافته باشد. بنابر این از آنجا که گزاره ای مانند m وجود دارد که شرط $C1$ را تصدیق میکند، خدا نمیتواند قدیر باشد، زیرا خدا نمیتواند وضعیتی را تحقق بخشد که m را ارضا کند. اما از آنجا که خدا بر اساس تعریفش قدیر است، خدا نمیتواند وجود داشته باشد. استدلالهای مشابهی را میتواند برای اینکه نشان داد قدیر بودن خدا بر اساس تعریف 6 با حاضر بودن او در همه جا، خوبی مطلق او و سایر ویژگیهایش در تناقض است ارائه داد، اما ما در اینجا به آنها اشاره ای نخواهیم کرد. تنها راهی که من میتوانم برای حل این مسئله پیشنهاد کنم این است که استدلال شود موجود قدیر باید ضرورتاً علیم نیز باشد. اگر این درست میبود، آنگاه برای q'' محال بود که بتواند توسط هر موجود قدیری تحقق یابد، و بنابر این $C1$ ارضا نمیشد. این دیدگاه به شدت غیر قابل قبول به نظر میرسد. قدیر بودن شامل تحقق بخشیدن با وضعیت ها میشود. هرچند ممکن است که برای تحقق بخشیدن به وضعیتی همچون S نیاز به مقداری دانش باشد، قطعاً ضرورتی وجود ندارد که دانستن تمام دانستنی ها پیرامون S لازم باشد. از این گذشته وضعیت های بسیاری وجود دارند که یک موجود قدیر نمیتواند آنها را تحقق بخشد اما یک موجود علیم میتواند تمام دانستنی ها را در مورد آنها بداند. بعنوان مثال یک موجود علیم میتواند تمام دانستنی ها را در مورد یک وضعیت متناقض و ناهمساز بداند درحالی که یک موجود قدیر به دلیل همین متناقض بودن نمیتواند آن وضعیت را تحقق بخشد. قطعاً اینگونه به نظر میرسد که یک موجود قدیر لازم است که اندکی در مورد آن وضعیت بداند تا بتواند قدیر باشد. بدون هیچ استدلال دیگری نتیجه میگیریم که این تعریف نیز نمیتواند تعریف درستی باشد.

بنابر این تعریف ماوردوز یا نشان میدهد که بین قدیر بودن خدا و علیم بودن او تناقض است یا اینکه برای نشان دادن قدیر بودن خدا ناکافی است، زیرا آشکار است که موجودات غیر قدیر با این تعریف او از قدیر، قدیر به شمار میروند.

تعریف دیگری که باید به آن پردازیم تعریف تالیافرو (Taliaferro) است،

تالیافرو تعریفی اینگونه از قدیر بودن ارائه داده است،

تعریف 7 - X قدیر است = حوزه قدرت X بگونه ای است که، برای هر موجود دیگری مانند Y از لحاظ متافیزیکی محال است که بتوان حوزه ای برتر از قدرت را در نظر گرفت.

تالیافرو گفته است، هرچند مقایسه حوزه قدرت موجودات غیر قدیر بسیار پر قدرت میتواند مشکل ساز باشد، این دشوار نیست که حوزه قدرت موجودات به ظاهر قدیر را با یکدیگر مقایسه کنیم. بعنوان مثال اگر موجودی مانند $B1$ وجود داشته باشد، که بتواند مقدار بی نهایتی سنگ را بوجود بیاورد اما نتواند میزی را بوجود بیاورد، و موجود

دیگری مانند B2 وجود داشته باشد که بتواند تعداد بی نهایتی میز را بوجود بیاورد ولی نتواند سنگی را بوجود بیاورد، این برای ما دشوار خواهد بود که بگوییم کدام یک از این دو موجود قدرتمند تر است. اما اگر موجودی مانند B3 وجود داشته باشد که بتواند تعداد بی نهایتی سنگ و میز را بوجود بیاورد، آنگاه مقایسه B1 و B2 نمیتواند با هدف ما در ارتباط باشد. ما باید بدانیم که B1 و B2 به اندازه B3 قدرتمند نیستند و این تمام چیزی است که لازم است ما در مورد B1 و B2 بدانیم تا بتوانیم در مردود بودن قدیر بودن آنها اطمینان حاصل کنیم. با اینحال مشکلی که در ادامه می آید را تصور کنید، فرض کنید دو موجود بظاهر قدیر B4 و B5 وجود دارند و تفاوت میان این دو هیچ چیز نیست به غیر از اینکه یکی از آنها قدیر است و دیگری قدیر نیست. فرض کنید B4 بتواند وضعیتی مانند q'' (جایی که $q'' =$ در دشتهای پنهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجودی که هرگز علیم نبوده است، سیل آمده است) را تحقق بخشد، در حالی که B5 نمیتوانسته است چنین وضعیتی را تحقق بخشیده باشد. اما B5 میتواند وضعیتی مانند q''' را تحقق بخشد (جایی که $q''' =$ در دشتهای پنهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجودی که هرگز علیم نبوده است، سیل آمده است) در حالی که B4 نمیتوانسته است چنین وضعیتی را تحقق بخشد. تالیافرو معتقد است که q'' و q''' یکدیگر را حذف میکنند، و بنابر این B4 و B5 هر دو به صفت قدیر دست می یابند. اما او معتقد است یک استدلال وجود دارد که نشان میدهد حداکثر یک موجود قدیر میتواند وجود داشته باشد.

آیا نظر تالیافرو نشان میدهد که ویژگی قدیر بودن خدا با سایر ویژگیهای خدا سازگاری دارد؟ نه نظر او چنین چیزی را نشان نمیدهد. به نظر میرسد او نیز اینرا تایید میکند که اگر خدا قدیر باشد، او نمیتواند سه گانه باشد و هر سه شخصیت تثلیث را دارا باشد، و این ناشی از قدیر بودن خدا است. او میتواند وضعیت t (جایی که $t =$ در دشتهای پنهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجودی که هرگز سه گانه نبوده است، سیل آمده است) را تحقق بخشد. زیرا فرض کنیم که خدا قادر نباشد وضعیت t را تحقق بخشد، پس در آن شرایط موجودی مانند B6 وجود دارد که قابل تمایز یافتن از خدایی که میتواند وضعیت t را تحقق بخشد نیست. بنابر این، B6 حوزه قدرت بیشتری از خدا دارد، و خدا بنابر تعریف قدیر نیست. هرچند، ویژگیهای موجودی سه گانه با ویژگی های یک موجود قدیر از ویژگیهای اصلی خدای مسیحیت هستند. بنابر این بر اساس نظر تالیافرو خدای مسیحی نمیتواند وجود داشته باشد.

آیا نمیتوان نشان داد که بنابر تعریف 7، نه تنها سه گانگی خدا که تنها مربوط به مسیحیت است، بلکه بقیه ویژگیهای او همچون علیم بودن و همه جا حاضر بودن او نیز زیر سوال میرود؟ بعنوان مثال، آیا نمیتوان تصور کرد که شخصی بگوید که یک موجود قدیر میتواند وضعیت q'' (جایی که $q'' =$ در دشتهای پنهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجودی که هرگز علیم نبوده است، سیل آمده است) را تحقق بخشد؟ در این شرایط به نظر میرسد که بین قدیر بودن و علیم بودن تناقض وجود دارد و به همین صورت میتوان استدلالهای دیگری نیز آورد تا نشان داد که قدیر بودن خدا بر اساس تعریف 7، با همه جا حاضر بودن او نیز در تناقض است. و تالیافرو نیز معتقد است که اینگونه تناقضات مشکل آفرین هستند. او در حالی که از توماس رید (Thomas Reid) استدلالی را نقل قول میکند که در آن نشان داده میشود یک موجود قدیر باید حتما علیم هم باشد، میگوید که این مسئله که وجود در همه جا میتواند بعنوان تابعی از قدیر بودن و علیم بودن تحلیل شود نیز بررسی شده است، اما نمیگوید که در کجا و توسط چه کسی چنین استدلالی ارائه شده است. او میگوید اگر این استدلال درست باشد، یک موجود به ظاهر قدیر، همچنین ویژگیهای جالبی همچون علیم بودن و همه جا حاضر بودن را نیز دارد. بنابر این او نتیجه میگیرد، قدیر بودن میتواند سازگار با علیم بودن و همه جا حاضر بودن خدا باشد.

این "اگر" در جمله بالا شرط بسیار بزرگی است. همانگونه که نشان داده شد، این ایده که قدیر بودن، علیم بودن را نتیجه میدهد غیر قابل تصور است. مسلماً، تلاشهای بسیار پیچیده و اخیر ریچارد سوینبرن (Richard Swinburne) در تحلیل قدیر بودن و علیم بودن تلاش نمیکنند که نشان دهند علیم بودن مشتق شده از قدیر بودن خدا است. از این گذشته از آنجا که غیر قابل تصور است که قبول کنیم قدیر بودن علیم بودن را نتیجه میدهد و از آنجا که بر اساس نظر تالیافرو، همه جا حاضر بودن نیز تابعی از علیم و قدیر بودن خدا است، غیر قابل

تصور است که قدیر بودن همه جا حاضر بودن را نتیجه بدهد. بنابر این تا زمانی که استدلالها و دلایل قوی تر و بهتری توسط تالیافرو برای تعریفش از قدیر ارائه نشده است، تعریف او از قدیر، شواهد اولیه برای باز شدن پرونده را ندارد، همانطور که بر اساس تعریف های سوینبرن و ماورودز، در صورتی که خدا قدیر باشد، او نمیتواند سایر ویژگیهای که به خدا نسبت داده میشود را داشته باشد. بطور خاص، خدا نمیتواند همه جا حاضر و علیم باشد.

در مورد سازگاری میان قدیر بودن خدا و خوبی بینهایت او چطور؟ آیا کسی نمیتواند استدلال کند که یک موجود قدیر میتواند وضعیت V را پدید بیاورد (جایی که $V =$ در دشتهای پنهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجودی که هرگز بطور بینهایتی خوب نبوده است، سیل آمده باشد)؟ اگر پاسخ مثبت است، به نظر میرسد تعریف 7 اینگونه نتیجه میدهد که یک موجود قدیر نمیتواند موجودی بینهایت خوب نیز باشد. از آنجا که خدا بر اساس تعریفش کمال اخلاقی دارد و موجودی نیک است، او نباید بتواند V را تحقق بخشد. اما اگر پاسخ نه است، پس او دیگر قدیر نیست. شرایطی ممکن است توسط سایر موجودات که قدیر هم نیستند تحقق یابد که نمیتوانسته اند توسط او تحقق بیابند. یا عبارت دیگر موجوداتی قدرتمند تر از خدا وجود دارند.

در پاسخ به این مسئله تالیافرو ممکن است بگوید، خدا قادر است که V را تحقق بخشد، اما او انتخاب میکند و ترجیح میدهد که چنین نکند. اینکه این پاسخ میتواند کافی باشد یا نه روشن نیست، اما مطمئناً پرسش را میتوان بگونه ای ویرایش کرد که این پاسخ نیز نتواند آنرا حل کند. اکنون ممکن است شخصی بپرسد آیا خدا میتواند وضعیت V' را تحقق بخشد (جایی که $V' =$ در دشتهای پنهان بطور مستقیم یا غیر مستقیم توسط یک موجودی که هرگز بطور بینهایتی خوب نبوده است و بتواند ترجیح دهد و تصمیم بگیرد که V' را تحقق نبخشد، سیل آمده باشد)؟ به نظر میرسد که پاسخ این پرسش آری باشد، زیرا اگر نه باشد، میتوان موجودی مانند B' را تصور کرد که تمام قدرتهای موجود به اصطلاح قدیر B را داشته باشد، اما نتواند وضعیت V' را تحقق بخشد. بنابر این B' حوزه قدرت بیشتری از B دارد، و بر اساس تعریف B نمیتواند قدیر باشد.

من باید نتیجه بگیرم که تعریف تالیافرو نشان میدهد که چند تا از سایر ویژگیهای خدا نیز با یکدیگر در تناقض هستند. بنابر این، اگر تعریف او را بپذیریم، خدا نمیتواند وجود داشته باشد. اما آخرین تعریف قابل توجهی که ارائه شده است، تعریف جلمن است.

ژرومه جلمن (Jerome Gellman)، قدیر را بصورت زیر تعریف کرده است:

تعریف $P-8$ قدیر است اگر و تنها اگر (1) P قادر باشد هر وضعیت منطقاً ممکن را تحقق بخشد در حالی که (2) هیچ وضعیتی مانند S وجود نداشته باشد که (الف) منطقاً ممکن باشد که P وضعیت S را بوجود آورده باشد و (ب) تحقق وضعیت S توسط هر موجودی مانند y به معنی وجود نقصانی در y باشد، و (3) هیچ وضعیتی مانند S وجود ندارد که (الف) منطقاً ممکن است که P وضعیت S را تحقق بخشیده باشد و (ب) منطقاً محال بودن اینکه P وضعیت S را تحقق بخشد به معنی این نباشد که در P نقصانی وجود داشته باشد.

جلمن توضیح میدهد که شرایط (1) و (2) به دلایل زیر ضرورت دارند. بدون شرط (2) یک شخص میتواند بگوید که خدا نمیتواند گناه کند، بنابر این قدیر نیست، اما بنابر تعریف 8، اینکه خدا نمیتواند گناه بکند به این معنی نیست که او قدیر نیست و دچار نقصانی است. در نقطه مقابل اگر خدا میتواند گناه کند، آن خود باعث کامل نبودن و ناقص بودن او میشود. در ادامه جلمن بطور مشخص به این قضیه اشاره نمیکند اما به نظر میرسد شرط (3) مسئله آقای بینی را حل کند. بنابر این منطقاً اینکه آقای بینی قادر نیست کارهای دیگری بغیر از خاراندن بینیش انجام دهد به این معنی خواهد بود که آقای بینی ناقص است و کامل نیست. بنابر این نمیتواند آقای بینی را قدیر نامید.

همچنین هر چند خود جلمن به این موضوع اشاره نکرده است اما به نظر میرسد تعریف 8، مشکلی را که تعاریف پیشین نیز از قدیر داشتند حل کرده باشد. بعنوان مثال فرض کنید S شرایطی است که توسط یک موجود که هرگز علیم نبوده است. هر چند تحقق یافتن این وضعیت منطقاً ممکن است، این تحقق یافته بدان معنی نخواهد بود که هر موجودی که آنرا بوجود آورده است دارای نقصانی است، یعنی بطور مشخص علیم نیست. بنابر این به

نظر میرسد با این تعریف قدیر بودن در تناقض با علیم بودن نیست. همچنین استدلالهای مشابه دیگری نیز میتوانند نشان دهند که قدیر بودن با تعریف 8، در تناقض با سایر ویژگیهای خدا نیز نیست. کدامیک از ویژگیهای خدا برخاسته از کمال او هستند؟ سه گانه بودن؟ خدای یهودیان بودن خدایی که کتاب مورمون ها را وحی کرده است بودن؟ خدا باوران معمولاً چنین ویژگیهایی را بعنوان کمالات خدا معرفی نمیکنند. اگر هر کدام از این دست ویژگیها جزو کمالات خدا بشمار نروند، آنگاه یک موجود قدیر میتواند هر وضعیتی را مانند S که موجودی که آن ویژگیها را نداشته است تحقق بخشیده باشد، تحقق بخشد. بعنوان مثال فرض کنید تجلی یافتن در کتاب مورمونها جزو یکی از کمالات خدا بشمار نرود. آنگاه میتوان نشان داد که خدا نمیتواند هم قدیر باشد هم در کتاب مورمونها تجلی یافته باشد. فرض کنید $S =$ سیل آمدن در دشتهای پنهان توسط موجودی که هرگز در کتاب مورمونها تجلی نیافته است و بطور مستقیم یا با واسطه سبب سیل آمدن در این دشت شده است. با توجه به این مثال، و با توجه به تعریف جلמן، تجلی یافتن در کتاب مورمونها و قدیر بودن در تناقض با یکدیگر خواهند بود، در نتیجه محال خواهد بود که خدایی وجود داشته باشد و همچنین در کتاب مورمونها تجلی یافته باشد. استدلالهای شبیهی میتوان ارائه کرد تا نشان داد که میان قدیر بودن خدا و سایر ویژگیهایی که از کامل بودن او گرفته نشده اند تناقض وجود دارد. هر چند ممکن است این استدلالها نشان ندهند که خدا قطعاً وجود ندارد بلکه حداقل میتوانند نشان دهند که خدا آنگونه که میلیونها نفر او را تصور میکنند نمیتواند وجود داشته باشد.

جلמן خود نیز معترف است که مشکلاتی در مفهوم کمال وجود دارند که نقش بسیار مهمی را در تعریف 8، بازی میکنند، اما او اصرار میکند که این مشکلات را نباید بزرگ جلوه داد. او گفته است "از نگر دینی کمال، در ارتباط با لیاقت مورد پرستش واقع شدن است، و موجود ممکن و کامل، موجودی است که نهایت قابلیت و لیاقت مورد پرستش واقع شدن را داراست". جلמן هرگز هیچگونه توضیحی برای اینکه منظور او دقیقاً از "لیاقت پرستش شدن" ارائه نداده است، و همانگونه که در بررسی تعریف سوپنبرن از لیاقت پرستیده شدن نشان دادیم این مسئله میتواند بسیار مهم باشد و تعریف کردن اینکه چه موجودی لیاقت پرستیده شدن را دارند خود نمیتواند به جلמן یاری دهد زیرا ممکن است نشان دهد که میان قدیر بودن و لیاقت پرستش شدن را داشتن نیز ناسازگاری و تناقضاتی وجود داشته باشد.

همچنین به نظر میرسد که جلמן فرض کرده است قابلیت پرستیده شدن را داشتن نیز مورد توافق است. هر چند ممکن است این مسئله در برخی جاها روشن باشد اما در بسیاری از زمینه های دینی اختلاف نظرهای شدید در این مورد وجود دارند. انسانهای دیندار موجودات متفاوتی با ویژگیهای بسیار متفاوتی را پرستش میکنند. برخی از فرقه ها شیطان را پرستش میکنند، شاهزاده تاریکی (Prince of Darkness) را پرستش میکنند، یونانیان باستان خدایانی را پرستش میکردند که دارای بدن بودند. برخی انسانهای بیسواد بت ها را پرستش میکنند. چیزهایی که توسط مردم دیندار جهان پرستش میشوند محدود و بانهایت هستند و تفاوتهای بسیاری با موجودات بینهایتی که فلاسفه و متکلمان (متخصصین الهیات) آنها را بررسی میکنند دارند. البته روشن است که برای بسیاری از مردم اینکه موجود لایق پرستیده شدن موجودی بینهایت، سراسر خوب، قدیر، علیم، بی بدن و غیره است روشن و درک شده نیست. بدون تحلیل صریح و دقیق لیاقت پرستیده شدن داشتن، نسبت دارا بودن این لیاقت در زندگی دینی عادی، مانعی بزرگ برای توضیح کمال است و نمیتواند جلמן را در این تعریف موفق کند. بنابر این چنگ زدن به این تعریف هیچ کمکی به درک کمال یک موجود کامل نمیکند.

علاوه بر این، مستقیم به مسئله کمال پرداختن نیز بیفایده است. آنچه بعنوان ویژگی که کمال یک موجود را بالا برد شناخته میشود نمیتواند موجب افزایش کمال موجود دیگری نیز بشود. کمال یک مجموعه ساحلی به تعداد درختان نخل و همچنین تعداد روزهایی است که آن مجموعه آفتابی است، اما همین ویژگی نمیتواند سبب افزایش کمال یک بازی شطرنج یا هر بازی دیگری شود. حتی کمال یک موجود نیز در ارتباط با نوع آن موجود است. ویژگیهایی ممکن است یک منطق دان را تکامل بخشد که همان ویژگیها نمیتواند یک هنرمند را تکامل بخشند و حتی ممکن است ویژگیهایی که این دو موجود را تکامل میبخشد با یکدیگر در تناقض هم باشند.

وقتی متکلمان ایده یک موجود کامل را در ذهن تداعی میکنند، موجودی که قدیر است، علیم است، تماماً خوب است، بدون بدن است، در ذات خود ثابت است، و... اینکار را در شرایطی برتر انجام میدهند که این تداعی ذهنی ارتباط اندکی با زمینه ای که ما در آن بحث میکنیم دارد. بعنوان مثال، خدا این موجود کامل نمیتواند تندرست باشد زیرا اساساً او تن و بدنی ندارد. آیا این محدودیتی برای خدا است؟ پاسخ رایجی که از متکلمان و فلاسفه به این پرسش شنیده میشود، پاسخی منفی است، زیرا اینکه خدا نمیتواند تندرست باشد و از بدنی قوی برخوردار بوده و در مسابقه ورزشی پیروز شود، از لیاقت او برای پرستیده شدن چیزی کم نمیکند. اما اکنون ما میتوانیم مشکل تعریف 8 ام را ببینیم، زیرا بدن نداشتن خدا میتواند در اینکه آیا او شایسته پرستیده شدن است، برای کسانی که بدن داشتن در میان آنها نقش مذهبی دارد، تاثیر مستقیم و بزرگی بگذارد و او لیاقت او را برای پرستیده شدن زیر سوال ببرد. بعد از این، این ادعا که بدن نداشتن خدا بطور جدی کمال او را به خطر می اندازد بگونه ای غیر مهم درست از آب در می آید: آنگونه که متکلمین و فلاسفه خدا را کامل فرض کرده اند، ضرورت ایجاد میکنند که او بدون بدن باشد تا کامل باشد. کمال خدا برای بحث های ویژه فنی و دقیق و مشخص تعریف شده اند. در زمینه هایی مانند زمینه های ورزشی، نداشتن بدن و قادر به رقابت بدنی نبودن هیچ چیز نیست جز عدم کمال، یعنی نقصان.

اما آیا برخی از ویژگیهای کمال خدا مرتبط با تمامی زمینه ها نیستند؟ مطمئناً میتوان گفت اینکه خدا نمیتواند گناهی بکند از این دست ویژگیها است. اما یک مقدار انعکاس میتواند نشان دهد که حتی این نیز درست نیست. بعنوان مثال در آموزشهای اخلاقی، کسی که قدرت انجام گناه و کار خطا را نداشته باشد نمیتواند الگوی اخلاقی خوب و کاملی باشد. در این زمینه باید بدنبال شخصی گشت که بتواند گناه کند و حتی گاهی گناه هم کرده باشد اما معمولاً بتواند بر وسوسه گناه پیروز شود. شخصی که هرگز نتواند گناه کند، بسیار دور از دسترس و غیر دلخواه خواهد بود. توضیحات مشابهی در مورد سایر ویژگیهای الهی صدق میکنند. داشتن دانش کامل (علیم بودن) به سختی میتواند ویژگی یک جستجوگر کامل باشد. زیرا هدف جستجوگر بودن این است که در نهایت چیزهایی که دانسته نیست، یافت شده و دانسته شوند. علیم بودن، جستجوگر بودن را بی معنی میکند. شرط ضروری یک جستجوگر کامل داشتن تمایل زیاد برای کشف چیزهایی است که کشف نشده اند. این شرط ضروری در صورتی که جستجوگر علیم باشد دیگر وجود نخواهد داشت.

ممکن است شخصی تصور کند، علیم بودن در هر زمینه ای میتواند ویژگی باشد که به کمال شخصی که آن ویژگی را دارد بیافزاید، اما اینگونه نیست. یک رقیب ورزشی قدیر هرگز یک رقیب ورزشی کامل نیست. چنین رقیبی تمام مسابقات را خواهد برد و تمام رغبایی که قدیر نیستند را شکست خواهد داد. اما گذشته از تمام چیزهایی که یک مسابقه ورزشی آنها شامل میشود، مهمترین چیز آن مبارزه و تلاش است، پیروزی بر سختی ها، و تلاش برای دست یافتن به والاترین مقام ها. یک رقیب ورزشی قدیر بودن هیچیک از این چیزها را میسر نخواهد کرد. با در نظر داشتن این مسائل، به تعریف 8 باز میگردیم. شرط (2) را در نظر بگیرید که میگوید وضعیتی مانند S وجود ندارد که (الف) برای P منطقاً ممکن است که S را تحقق بخشد و (ب) تحقق وضعیت S توسط هر موجودی مانند Y به معنی وجود نقصانی در Y باشد. همانطور که دیدیم، اگر فرض کنیم Y یک ورزشکار است و P خدا است، آنگاه وضعیت هایی وجود دارند که تحقق یافتن آنها منطقاً برای P غیر ممکن است، و اگر Y بتواند آنها را تحقق بخشد، آنگاه این باعث وجود نقصانی در Y میشود. بنابر این خدا با توجه به شرط (2) قدیر نیست.

شرط 3 را در نظر بگیرید، که میگوید هیچ وضعیتی مانند S وجود ندارد که (الف) منطقاً ممکن است که P وضعیت S را تحقق بخشیده باشد و (ب) منطقاً محال بودن اینکه P وضعیت S را تحقق بخشد به معنی این نباشد که در P نقصانی وجود داشته باشد. اما این برای خدا منطقاً غیر ممکن است که در یک مسابقه ورزشی شرکت کند، و در بعضی از زمینه ها ممکن است این به معنی ناکامل بودن او باشد و اینکه به این مشکل به اندازه کافی پرداخته نشده است به دلیل وجود تعریفهای بسیار فنی است که فلاسفه و متکلمین آنها را توسعه داده اند.

آشکار است که تعریف 8 نیز نمیتواند تعریفی سازگار و صحیح از قدیر برای خدا باشد، یا به عبارت دیگر وجود خدا به دلیل قدیر بودن او در صورتی که هریک از حالت‌های تعریف 8 را بپذیریم محال است و به دلیل وجود تناقض داخلی، او ممتنع الوجود است.

نتیجه گیری:

ممکن است بتوان تعاریف بهتر و دقیق تری را ارائه داد که مشکلات یاد شده به آنها وارد نباشد، اما به هر حال روشن است که خدا آنگونه که بسیاری از خداباوران او را تصور میکنند نمیتواند وجود داشته باشد و هرگاه قدیر را بگونه ای بسیار دقیق تعریف کنیم خدا به موجودی بسیار متفاوت تبدیل خواهد شد.

روشن است که تعریف قرآن از قدیر بودن خدا بسیار ابتدایی و خام است و اگر خدا "بر همه چیز قادر" باشد، او قطعاً نمیتواند وجود داشته باشد. همچنین روشن است که حتی اگر تعریف سازگار و غیر متناقضی از قدیر بودن خدا نیز ارائه شود که هیچ ایرادی نتوان به آن گرفت، قطعاً این به معنی وجود خدا نخواهد بود، همانطور که نشان دادن اینکه در تصور کردن یک اسب شاخدار تناقضی وجود ندارد، به معنی این نیست که اسب شاخداری وجود دارد. این مسائل من را به یاد امام غزالی می اندازد، او که مدت زیادی از عمر خود را صرف مطالعات دینی و فلسفی کرده بود در نهایت اعلام میکند که تمام فلاسفه کافر هستند! او کتابی نیز در این زمینه نوشته است و در آن شرح داده است که یکی از دلایل اینکه فلاسفه کافر هستند این است که میگویند خدا بر همه چیز قادر نیست بلکه قدرت او محدود است، و این خلاف شریعت است. بدون توجه به سایر باورهای او باید به او بخاطر نبوغ و این شجاعتش آفرین گفت که او نیز درک کرده بود میان فلسفه و عقلانیت از یک طرف، و باورهای دینی از جمله وجود خدایانی همچون الله، تناقض وجود دارد و یک شخص نمیتواند هم خردگرا و خرد دوست باشد و هم مسلمان.

همچنین تکامل یافتن تعریف قدیر در طول تاریخ و در دوران معاصر باید برای هر فرد هوشیار نشان دهد که انسانها چگونه در طول تاریخ خدایان را ساخته و تکامل میدهند و هرچه زمان میگذرد تعاریف انسانها از خدا پیچیده تر میشوند و این موجود ذهنی هر روز و هر روز از حوزه فعالیت و قدرتش کاسته میشود و به موجودی حقیر و حقیر تر میشود تبدیل میشود.

منابع:

**Atheism: A Philosophical Justification, Dr.Michael Martin, Temple University Press, (1
Philadiepphia 1990.P 302-315**

توسط: آرش بیخدا